



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در استثنائات و موارد جواز بیع وقف بود، در وقف اصل اولی بر این است آنچه که وقف می شود باقی بماند تا از عایدات و منافع و ثمراتش در راه وقف استفاده بشود حالا بحث ما در مواردی است که ناچار بیع وقف جایز می شود منتهی برای روشن شدن مطلب توجه به کلام صاحب جواهر لازم است، ایشان اول بحث کرده در اینکه بیع وقف جایز نیست به این بیان که: «قال (الحقق فی الشرایع) فلا یصح بیع الوقف (۱): ما لم یؤد بقاؤه إلی خرابه لاخلاف بین أربابه (۲): ویكون البیع علیهم أعود علی الأظهر ونحوه الفاضل فی القواعد»^۱.

صاحب جواهر می فرماید در اینجا یک مستثنی منه یعنی عدم جواز بیع وقف و باقی ماندن وقف به حال خودش و استفاده از منافعش داریم و یک مستثنی داریم و بعد ایشان روایاتی را نقل می کند: «والدلیل علی الحکم فی المستثنی منه واضح ، فان النصوص یمکن دعوی تواترها فی عدم جواز بیع الوقف وهبته ونحوهما منها خصوص بعض المعبرة "فیمن اشتری أرضا وقفا بجهالة لا یجوز شراء الوقف ، ولا تدخل الغلة فی ملکک ادفعها إلی من أوقفت علیه قلت : لا أعرف لها ربا ، قال : تصدق بغلتها" ومنها النصوص الواردة فیما وقع منهم علیهم السلام من الوقوف المشتملة علی صریح النهی عن البیع ونحوه... إلی آخر کلامه»^۲.

اخبار مذکور در کلام صاحب جواهر در باب ۶ و باب ۱۰ از ابواب وقوف و صدقات و مسائل الشیعة ذکر شده اند.

خبر اول: «محمد بن یعقوب، عن محمد بن جعفر الرزاز، عن محمد بن عیسی، عن أبي علي ابن راشد قال: سألت أبا الحسن علیه السلام قلت: جعلت فداك اشتریت أرضا إلی جنب ضیعی بألفی درهم، فلما وفرت المال خبرت أن الأرض وقف، فقال: لا یجوز شراء الوقوف " الوقف. یب " ولا تدخل الغلة فی ملکک، ادفعها إلی من أوقفت علیه قلت: لا أعرف لها ربا، قال: تصدق بغلتها. ورواه الصدوق بإسناده عن محمد بن عیسی مثله. محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن یعقوب مثله»^۳.

سند حدیث: صاحب جواهر از این خبر به معتبره تعبیر می کند ولی خب سندش خیلی خوب است، کلینی عن محمد بن جعفر رزاز که از اساتید کلینی است و مقامش خیلی بالاست، عن محمد بن عیسی بن عبید یقطینی که خیلی خوب است، عن أبي علی بن راشد که جلالت و عظمت دارد و در جلد ۴ معجم رجال حدیث جلالت و عظمت او ذکر شده.

این خبر و احادیث دیگری که صاحب جواهر نقل کرده دلالت دارند بر اینکه فروش وقف جایز نیست و این مربوط به مستثنی منه (عدم جواز بیع وقف) می باشد و حتی ایشان می فرماید: «بل یکفی فیہ قولهم "الوقف علی حسب ما یقفها أهلها" إذ من الواضح إرادة الواقف من الوقف تأیید حبس العین وإطلاق المنفعة... إلی آخر کلامه»^۴.

ایشان می فرماید حتی عوام متشرعه هم این را می فهمند که ذاتاً و اصالتاً فروش وقف جایز نیست و تأیید از مقتضیات و مقومات وقف می باشد یعنی ابداً آن وقف باید در حال خود باقی بماند.

صاحب جواهر در ادامه به سراغ بحث دیگری رفته، فقهاء دیگر فرمودند اگر چیزی وقف شد و خراب شد چند صورت دارد گاهی کلاً از بین رفته که این بحثی ندارد اما گاهی طوری خراب شده که می توان از آن استفاده دیگر کرد مثلاً حصیر را نمی توان به عنوان زیر انداز استفاده کرد ولی می توان آن را به عنوان پرده استفاده کرد و یا آن را به مسجد دیگری ببرند و استفاده کنند خلاصه اینکه اینها فائند چیزی که وقف شد تا آخرین نقطه ای که امکان استفاده دارد باید باقی بماند اما صاحب جواهر می فرماید چیزی که وقف شده اگر حالتش عوض شود و شکلش بهم بخورد دیگر وقف نخواهد بود مثلاً جائی را به عنوان بستان وقف کرده و بعد طوری شده که دیگر آب ندارد و به درد بستان بودن نمی خورد این دیگر وقف نخواهد بود یعنی ایشان قائل است فقط آن صورت شخصیه وقف است لذا اگر بهم خورد به کلی وقف باطل خواهد شد البته اینکه بعدش به چه کسی داده خواهد شد را بعداً بیان می کند، بنابراین بحث ما الان در این است که آیا موضوعی که

^۱ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۷.

^۲ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۷.

^۳ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۳، ص ۳۰۳، ابواب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۱، ط الإسلامیة.

^۴ جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۲۲، ص ۳۵۷.

نشسته باشید اگر بردی و شستی پاک است و ما موضوع را از شرع می گیریم، مثلاً در روایت داریم کسی که استنجاء به سنگ یا کاغذ یا پارچه کند پاک می شود و از حضرت سوال می شود که بعد از استنجاء بو باقی می ماند و حضرت می فرماید بو اشکالی ندارد خب این بو مثل همان خون است از اینجا معلوم می شود که موضوع عندالعرف والشرع با موضوع عندالعقل فرق دارد و در تعیین موضوع شارع عرف را میزان می داند زیرا شارع بر اساس عرف حرف می زند و این موارد که مربوط به تعیین موضوع هستند در فقه زیادند مثلاً در باب سفر شارع فرموده اگر مسافر چهار فرسخ رفت نمازش قصر است خب حالا شروع این سفر باید از خانه باشد یا از کوچه یا خیابان یا شهر؟ برخی گفته اند باید از خیابان یا خانه سفر شروع می شود اما ظاهراً اینطور نباشد زیرا سفر یعنی خروج از وطن و کل شهر وطن شماسست و تا آخرین خانه شهر وطن محسوب می شود و از آخرین خانه به بعد به شما مسافر گفته می شود بنابراین ما در جای جای فقه مواجه می شویم با موضوعاتی که باید ببینیم حاکم در آنها عقل است یا عرف، امام رضوان الله ببحث مفصلی در اصول داشتند و آخر الامر فرمودند با احکامی که مترتب شده می فهمیم نظر عرف میزان است، اما صاحب جواهر در ما نحن فیه بر خلاف اینها حرف زده و فرموده اگر صورت شخصیه و شکل اولیه وقف بهم خورد وقف باطل می شود مثلاً بستان یا دار وقف کرده و سیل آمده آن را برده در اینصورت وقف باطل است و به ورثه بر می گردد زیرا بستان بودن و دار بودن میزان بود که از بین رفته اما فقهاء دیگر می فرمایند اگر صورت تغییر کند وقف باطل نشده و به ورثه بر نمی گردد بلکه به همان اندازه که مانده باید از آن استفاده شود یا در جای دیگر استفاده شود و یا فروخته شود به عبارت دیگر تا وقتی عین باقی است وقف می باشد، حالا ما باید ببینیم آیا نظر صاحب جواهر درست است یا فقهاء دیگر که بماند برای بعد إن شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

برای حکم معین می شود مشخصاً موضوع برای حکم است و اگر شخصیتش بهم خورد به کلی وقف از بین می رود یا اینکه اینطور نیست و اگر شخصیتش بهم خورد صورت نوعی آن باقی می باشد؟ این یک بحث مهمی است که در تشخیص موضوع به چه کسی باید مراجعه کرد، صاحب جواهر در جاهای دیگر می فرماید موضوع را باید از عرف گرفت یعنی برای تعیین موضوع به عرف مراجعه می کنیم.

دو مطلب مربوط به عرف است: اول اینکه چیزی کلی باشد که در تعیین مصادیق به عرف مراجعه می کنیم و عرف حاکم متبع در تعیین و تشخیص مصادیق کلی می باشد، مثلاً آب پاک کننده است اما اگر همین آب با گل مخلوط شود تشخیص مطلق یا مضاف بودن آن با عرف است و یا مثلاً شارع فرموده سجده و رکوع کنید حالا تشخیص اینکه چقدر خم بشویم تا صدق رکوع کند با عرف است، این یک بحث بسیار مهمی می باشد.

دوم اینکه گاهی شارع یک چیزی را موضوع قرار می دهد که بحث در کلی و مصادیقش نیست بلکه مثلاً یک جمله ای را موضوع قرار می دهد حالا این جمله ای که شارع موضوع قرار داده را از چه کسی باید گرفت؟ مثلاً شارع می گوید خون به هرجائی برسد نجس می شود و همچنین می گوید اگر خون را بردی و شستی پاک می شود حالا خون به پارچه سفید اصابت کرده و ما بردیم و آن را شستیم منتهی هنوز قرمزی آن باقی است حالا آیا این پارچه پاک شده یا نه؟ اگر عقلاً بخواهیم بحث کنیم باید بگوئیم هنوز خون باقی است زیرا رنگ قرمز خون هنوز در پارچه سفید وجود دارد پس پارچه نجس است و حال آنکه در این مورد شارع می گوید پاک است خب چطور حکم به طهارت شده؟ در اینجا شارع فرموده باید به عرف مراجعه شود که عرف می گوید این پارچه پاک است زیرا موضوع حکم شرعی آن خونی است که اگر نشوریم نجس است ولی همان عرف از شارع گرفته که اگر بشوریم پاک می شود پس معلوم می شود موضوع عندالشرع با موضوع عندالعقل فرق دارد، عندالعقل عرض است و جوهر است و انتقال عرض هم محال است اما شارع می گوید آن خونی را من نجس می دانم که